



خیلواکی

استقلال

[www.esteqlaal.net](http://www.esteqlaal.net)

یکشنبه ۰۳ جنوری ۲۰۲۱

نور احمد خالدی

در جست و جوی یک نظام موثر اقتصادی-اجتماعی و سیاسی برای افغانستان

دوکتور نور احمد خالدی

۳۱ دسمبر ۲۰۲۰م

قسمت سوم

در سی و پنج سال گذشته طالبان در صحنه سیاسی افغانستان فعال بوده اند و در آینده سیاسی-اجتماعی کشور نیز ناگزیر نقش مهمی خواهند داشت. از این جهت شناخت بهتر و نزدیکتر از عقاید و باورهای آنها برای روشنفکران کشور ضروری است. متأسفانه کدام بیانیه مفصل سیاسی یا مانیفست در مورد خط مشی و سیاستهای طالبان بعد از پیروزی و اختلافات شان با قانون اساسی موجوده افغانستان در دسترس قرار ندارد. در "موافقتنامه آوردن صلح به افغانستان" که با امریکا در ۲۹ می سال ۲۰۲۰ امضا کردند از ایجاد یک "حکومت اسلامی جدید" صحبت شده است. برای مردم و بخصوص روشنفکران افغانستان دانستن موازین فکری و عقاید سیاسی طالبان در مورد شکل و اداره نظام سیاسی آینده کشور که آنها در آن سهم باشند از اهمیت فوق العاده برخوردار است. عقاید سیاسی طالبان را در مورد آینده کشور از دو راه میتوان حدس زد. تجربه حکومتداری سالهای ۱۹۹۶-۲۰۰۱ امارت اسلامی آنها در افغانستان و ارزیابی موازین و ریشه های فکری آنها.

**طالبان** دارای عقاید دگماتیک مذهبی با ریشه هایی در مکتب حنفی دیوبندی و دیدگاه های جهاد گرایی میباشند. البته نمی توان ادعا کرد که طالبان متأثر از یک مکتب ایدئولوژیک خاصی هستند؛ بلکه ذهنیت و رفتار آنان آمیزه ایی از چند مکتب افراطگرای دینی است. علاوه بر تأثیرپذیری از دو مکتب سلفی گری و دیوبندی طالبان تحت تأثیر وهابیت نیز قرار دارند. بطور خلاصه **تفکر دینی طالبان درحقیقت همان تفکر دیوبندی است که نسخه بدل «وهابی گری»** درشبه قاره هند به شمار می رود. اندیشه سیاسی طالبان بازتاب اندیشه های سلفی گری است. **ابن حنبل، ابن تیمیه و محمد**

ابن عبدالوهاب از بنیانگذاران حدیث‌نگری و جنبش سلفیه در عربستان هستند. طالبان همان طلبه‌های پشتون افغان هستند که توسط گروه‌های دیوبندی مدارس دینی در پاکستان تعلیم دیده‌اند. ریشه‌های فکری آنها را باید ابتدا در وهابیت عربستان و سپس در دیوبندی پاکستان جستجو کرد. طالبان در عمل بیشتر از اینکه دیوبندی عمل کنند قشری و قبیله‌ای برخورد می‌کنند. آنها حتی با اخوانی‌ها مانند گلبدین حکمتیار در افغانستان و جماعتی‌ها و مودودی‌ها در پاکستان نیز سرسازش ندارند و در رفتار آنها عرف قبیلوی بر دین برتری دارد. این امر ناشی از ترکیب قومی رهبران و افراد منسوب به تحریک طالبان میباشد. بیشتر افراد گروه طالبان پشتون‌هایی هستند که در مناطق شمال غربی زیر کنترل پاکستان و دو سوی خط دیورند، زندگی می‌کنند. علاوه بر آن تعدادی از پشتون‌هایی که از تمرکز یکجانبه قدرت بدست حزب تاجیک تبار جمعیت اسلامی ربانی-مسعود و بخصوص انحصار دولت در دست پنجشیریها ناراضی بودند و همچنان خلیفهای سابق نیز از طالبان حمایت کردند. این‌ها در حقیقت پشتون‌های ناسیونالیست و بخصوص پشتون‌های خلقی بودند که پس از شکست دولت نجیب‌الله با تبارز افکار انحصارگر قدرت بدست غیر پشتونها با افکار ستیزانه و ضد افغان در حاکمیت ربانی-مسعود، شورای نظار، ستمیها و اتحاد شمال، به جرگه طالبان پیوستند.

عمده‌ترین گروه‌های وابسته به مکتب دیوبندی در پاکستان عبارتند از: «جمعیه‌العلمای اسلام»، «سپاه صحابه» و جمعیت «اهل حدیث». این سه جناح، متعلق به مکتب دیوبندی و دارای عقاید مشابه و شعارهای یکسان و حامیان خارجی واحدی هستند. تنها تفاوت این سه جناح در این است که «جمعیه‌العلمای اسلام» به رهبری فضل‌الرحمان و سمیع‌الحق، به صورت يك حزب سیاسی وارد صحنه سیاسی کشور گردیده است در صورتی که «سپاه صحابه» و «اهل حدیث» به ترتیب به فعالیتهای نظامی و فرهنگی رو آورده‌اند.

جنبش طالبان با هر سه گروه نامبرده ارتباط نزدیک دارد و از حمایت‌های معنوی و مادی و حتی انسانی همه آنها در این سالها برخوردار بوده است. در عین حال، این ارتباط با «جمعیه‌العلمای اسلام» به دلیل عوامل فرهنگی، زبانی و قومی و نیز تجربه سیاسی در عمل بیش از دو گروه دیگر بوده و هست. مولانا فضل‌الرحمان و سمیع‌الحق، هر دو پشتون‌تبار بوده و در ایالت‌های بلوچستان و خیبر پشتونخوا که موطن اصلی پشتون‌های پاکستان به شمار می‌آید، دارای نفوذ فوق‌العاده‌ای هستند.

جهت روشن شدن بهتر مبانی فکری طالبان و دیوبندی، چند محور را در اندیشه آنان مورد ارزیابی قرار می‌دهیم. مهمترین اصل در اندیشه سیاسی دیوبندی و سایر گروه‌های بنیادگرای افراطی از جمله طالبان، احیای اصل خلافت در نظام سیاسی اسلام است. شاه ولی‌الله هندی سر سلسله نهضت‌بیداری اسلامی در شبه قاره که مکتب بنیادگرای دیوبندی نیز متأثر از افکار اوست، **احیای خلافت اسلامی رارکن اساسی در اسلامی شدن جامعه دانسته است.** شاه ولی‌الله مانند اکثر دانشمندان اهل سنت، شیوه ایجاد خلافت اسلامی را در چهارمورد خلاصه می‌کند: بیعت اهل حل و عقد، شورا، نصب و غلبه. جالب اینجاست که شاه ولی‌الله یکی از ویژگی‌های خلیفه را «شرافت نسبی و قومی» دانسته است.

طالبان با اعتقاد به اصل خلافت، قبل از دستیابی به هر نوع پیروزی قاطع در افغانستان، خلیفه (امیرالمومنین) دولت احتمالی آینده خود را در قندهار تعیین نموده و بالگوپذیری از ابوالکلام آزاد تئوریسین جمعیه‌العلمای هند تئوری "امارت اسلامی" را در افغانستان به اجرا گذاشتند. تئوری «امارت اسلامی» اولین بار در تاریخ معاصر شبه قاره هند به وسیله ابوالکلام آزاد و جمعیه‌العلمای هند پیشنهاد گردیده و در دوره جهاد، گروه‌های وهابی گرای پیرو دیوبند، آن را در برخی ولایات شرقی و جنوب شرقی کشور تجربه نمودند و طالبان نیز که از اعقاب فکری جمعیه‌العلمای هند به شمار می‌روند، این طرح را در افغانستان تطبیق کردند.

در تئوری "خلافت" و "امارت" آن طوری که طالبان آن را می‌خواهد، مردم و احزاب جایگاهی ندارند. تعدادی از سران قبایل و نخبگان دینی تحت عنوان "شورای علمای جید" گرد هم آمده و فردی را برای این پست نامزد می‌نمایند و آنگاه تمام اختیارات کشور به شخص خلیفه یا امیر المؤمنین منتقل خواهد شد. طالبان به وضوح اعلام کرده اند که "در افغانستان انتخابات برگزار نخواهد شد، چون انتخابات يك تقليد غير اسلامی است." مخالفت با مفاسد فرهنگ و تمدن غربی در کل، یکی از شعارهای اساسی تمامی گروه‌های اسلامی است، اما آنچه بنیادگرایی افراطی از نوع طالبان را از بقیه گروه‌های اسلامی جدا می‌سازد، نفی مطلق مدنیت غربی به وسیله آنهاست. گروه‌های دیگر اسلامی مانند اخوانیها (حزب اسلامی و حزب جمعیت اسلامی) با دید نقادانه به تمدن غربی نگرسته و ضمن رد جنبه‌های منفی آن، از پذیرش جنبه‌های مثبت آن استقبال می‌نمایند در صورتی که طالبان و مکتب دیوبندی و وهابی در اوایل کار با هر نوع دستاورد تمدن غربی به مخالفت برخاسته و سپس به تدریج زیر فشار نیازمندیهای عصر حاضر به سوی محافظه کاری تمایل پیدا کردند. برخورد غیر نقادانه، چه در امر پذیرش و یا نفی فرهنگ غربی، مشکلات

بیشماری را به همراه دارد. مخالفت تعصب‌آمیز طالبان با تلویزیون، وسایل تصویربرداری، لباس فرنگی، سینما و امثال آن، نشانه آشکاری بر روحیه ستیزه‌جویی آنان با مظاهر تمدن غربی است. به نظر می‌رسد که امر روزی طالبان در امر مبارزه با مظاهر تمدن غربی، دچار نوعی تناقض گردیده‌اند. چرا که آنها از يك طرف مخالفت آشکار خود را با مظاهر فرهنگ و تمدن غربی ابراز می‌دارند و در دوران حکومت امارت اسلامی خود در افغانستان در عمل این مخالفت را تبارز دادند اما از طرف دیگر، از شروع شورش مجدد شان از سال 2006 به اینطرف به طور وسیع در فعالیتهای روزانه خود عملاً از آنها سود می‌جویند.

بنیادگرایی افراطی، دوران صدر اسلام و میانه را دوره طلایی و مصون از هر نوع خطاتلفی نموده و راجع به تفاسیر و تاویلهای دینی این دوره، اعتقاد جزم‌گرایانه دارند. اجتهاد و استنباط تازه، در این مکتب‌جایگاهی ندارد و مردم عموماً موظف به پیروی از کلمات و گفتار ملاحی سلف می‌باشند. برداشت صرفاً تقلیدگرایانه اینها از دین، سبب بدبینی و حتی دشمنی آنان با الگوهای زندگی رایج در دنیای معاصر جهان اسلام گردیده است.

تنها الگوی مطلوب در نزد بنیادگرایان افراطی، الگوی زندگی جوامع روستایی قرون اولیه اسلامی می‌باشد و رفتار خشک و متحجرانه آنان با زنان و نوع نگرش‌شان نسبت به نقش اجتماعی و تربیتی زن در جامعه، ریشه در همین روح سلفی‌گری آنها دارد که با ضروریات زندگی کنونی کاملاً بیگانه است.

طالبان با تفسیر سخت‌گیرانه از اسلام، زندگی خصوصی و حریم شخصی افراد را تحت نظارت دقیق مامورین خود گرفته و از «درازی موی سر» تا «کوتاهی موی صورت» و از حمام عمومی تا تردد زن در محیط بیرون از منزل، عموماً تحت ضوابط و مقررات حکومتی آنها درآمده است. و همچنین در مساله اعتقاد به توحید و مبارزه با مظاهر شرک، تا آنجا شدت عمل به خرج داده که حتی نگهداری عکس و اسباب‌بازی کودکان در منزل را مغایر با عقاید توحیدی اسلام اعلام کرده‌اند.

رهبر کنونی طالبان پس از کشته شدن ملا اختر منصور، مولوی هبیت‌الله آخوندزاده از شورای کویته است. گفته می‌سود که رهبریت مرکزی شورای کویته دیگر به مانند گذشته از اقتدار لازم برخوردار نیست. همچنین ذهنیت‌های متفاوتی راجع به روند مذاکرات صلح در سطوح رهبری و تصمیم‌گیری طالبان به وجود آمده است.

طالبان در سطح رهبري داراي چهار شورا مي باشند: شورای کویته، شورای مشهد، شورای شمال، و شورای رسول. رهبری قدیمی در شورای کویته واقع شده است. بخشی از این شورا در کراچی و بخش دیگر آن در کویته قرار دارد.

"شورای کویته" به رهبریت هیبت الله آخوند؛ "شورای میران شاه" واقع در میران شاه وزیرستان شمالی، که به شیوه انحصاری متشکل از شبکه حقانی است، و "شورای پشاور" واقع در پشاور را تحت سلطه ی خود دارد. با این حال، شبکه حقانی در سال 2015، پس از آن که سراج الدین حقانی در شورای کویته به عنوان نائب رئیس تعیین شد، دوباره به شورای کویته پیوست. شورای شمال در بدخشان موقعیت دارد و متشکل از چندین جبهه است.

شورای مشهد که کمتر از ده درصد نیروهای جنگی طالبان را در خود جای داده است، در مشهد ایران قرار دارد. شورای رسول در ولایت فراه افغانستان واقع شده است. علی رغم مخالفت با شورای کویته، شورای رسول با فرقه عبیدالله اسحاق زی شورای کویته مرتبط است.

در حال حاضر، گزارش ها حاکی از آن است که کشمکش و نزاع بر سر کسب قدرت مطلقه و کنترل انحصاری شورای کویته بین هیبت الله آخوند و سراج الدین حقانی جریان دارد. بنا به گفته های آنتونیو گیوستوزی، هیبت الله به انجام مذاکره با حکومت افغانستان مایل است، ولی سراج الدین با صلح و آشتی به شدت مخالفت می کند. بر اثر چندپارچگی و فرقه گرایی موجود بین طالبان، خود مختاری گسترده ای به لحاظ منطقه ای بین شوراهای مختلف ظهور کرده است. رقابت سبب شده هیچ کدام از سه شورای دیگر مرجعیت و تصمیم گیری های شورای کویته را به رسمیت نشناسند. گفته میشود بین سال های ۲۰۱۵ و ۲۰۱۷، شورای رسول با شورای کویته مشغول نوعی جنگ یا یکدیگر بودند. آن گونه که طی مصاحبه ای با آنتونیو گیوستوزی برملا گردید، رهبر شورای رسول یعنی ملا رسول با انحصاری کردن پروسه صلح توسط شورای کویته به شدت مخالف بوده است. طبق گزارش ها وی گفته است «در گذشته فکر می کردیم حکومت افغانستان در صدد صلح با همه طالبان است، اما وقتی دیدیم به خاطر فشارهای وارده از سوی دولت پاکستان، تنها علاقمند صلح با ملا منصور است، تصمیم بر این شد که ما با حکومت افغانستان صلح نکنیم". از آن جایی که طالبان خواهان انحصار قدرت جهاد در افغانستان اند، ظهور دولت اسلامی خراسان (داعش) را از سال ۲۰۱۵ بدین سو با مشکل مواجه کرده اند. با این حال، به خاطر گریز از جنگ بر سر مسایلی چون قلمرو، نیروی انسانی و درآمد، گروهی از طالبان تمایل دارند با داعش از در آتش بس و همزیستی وارد شوند. از همکاری و هماهنگی بین

شبکه حقانی و دولت اسلامی خراسان گزارش های معتبری در دست است. علی رغم اختلافات موجود در درون شبکه حقانی بر سر بیعت و نوعی تشکیل جبهه مشترک، برخی از اعضای صاحب نفوذ این شبکه از همکاری های متقابل این دو سازمان استقبال می کنند.

افزون بر این، ساختار رهبری شوراهای مختلف به طور جداگانه توسط شوراهای مربوطه پیش برده می شود. از این رو، چند دستگی ها سبب آغاز و ادامه مذاکرات صلح با دولت افغانستان می باشد و از این جهت انتظار آشتی با طالبان و حصول توافق بر سر شرایط صلح طی مدت زمان کوتاه غیر واقع بینانه و عجولانه است.

### شکل و محتوای نظام سیاسی آینده

چگونه میتوان با گروهیکه به اراده آزاد مردم از طریق انتخابات برای تعیین زعيم کشور و موجودیت شورای ملی برای تدوین قوانین مدنی معتقد نیستند به توافق رسید؟

چگونه میتوان با گروهیکه الگوی حکومتداری آنها در هیچ یک از کشورهای اسلامی موجوده حاکم نیست و تنها الگوی مطلوب نزد آنها الگوی زندگی جوامع روستایی قرون اولیه اسلامی می باشد در مورد شکل و محتوای یک نظام مناسب قرن بیست و یکم به توافق رسید؟

چگونه میتوان با گروهیکه رفتار خشک و متحجرانه آنان با زنان و نوع نگرش شان نسبت به نقش اجتماعی و تربیتی زن در جامعه، ریشه در روحیه سلفی گری جوامع روستایی قرون اولیه اسلامی داشته با ضروریات زندگی کنونی کاملاً بیگانه است در مورد نقش زن در دولت آینده افغانستان به توافق رسید؟

تصادفی نیست که مافیای جهادی اتحاد شمال، با ترکیب شورای نظار، حزب وحدت و جنبش در محوریت عبدالله عبدالله نیز به تبارز اراده آزاد مردم از طریق انتخابات و لویه جرگه معتقد نبوده "شورای عالی مصالحه ملی" را که در حقیقت متشکل از رهبران تنظیم های جهادی است عالیترین مرجع تصمیم گیری بالای نتایج پروسه مذاکرات صلح با طالبان میدانند. از قرار معلوم ایالات متحده آمریکا نیز با این طرز دید موافق است.

در اعلامیه اخیر شورای همبستگی افغانهای خارج از کشور در مورد صلاحیت "شورای عالی مصالحه ملی" گفته شده "این خود یک بازی خطر ناک بر سرنوشت سیاسی مردم افغانستان و سپردن سرنوشت کشور به رهبران بی اعتبار تنظیمهای جهادی است که برای حفظ منافع شخصی و تنظیمی خویش حاضر به هرگونه معامله با سرنوشت ملت افغانستان خواهند بود. درحالیکه طبق

مواد قانون اساسی کشور اینگونه تصامیم و تصاویب در درجه اول باید به منظوری رئیس جمهور و متعاقب آن به تأیید مجلسین شورای ملی و تصویب آن از طرف لویه جرگه نیاز دارند." متأسفانه به عوض دریافت راه حلها، سوالات بیشتری در برابر ما قرار دارد.

(پایان)